

Kant's transcendental idealism as a condition for the possibility of Durkheim's positivist social science

Seyed Hamid Talebzade *

Seyed Saeid Mousavi Asl**

Abstract

Emile Durkheim's positivist sociology can emerge in the context of Kant's transcendental idealism, while in our scientific community, Durkheim's positivism is commonly and mistakenly considered an extension of empiricism. On the one hand, Durkheim is a critic of empiricism or the narratives of English positivism, and on the other hand, in Durkheim's positivism, the subject of sociology, which is social reality, is formulated under the concept of "collective representation". The concept of "representation" can only be proposed in the light of the Copernican revolution and in the context of Kant's transcendental idealism, and Durkheim, influenced by the French neo-Kantian philosopher of the 19th century, Renouvier, considers the concept of representation to be the foundation of sociological knowledge. Therefore, Durkheim's positivism is not just an emphasis on the empirical approach, but rather an emphasis on experience in the context of the position process in the Kantian sense, and the object of Durkheim's sociology finds objectivity in the process of positioning in the Kantian sense.

Keywords: idealism, transcendence, Kant, positivism, Durkheim, representation.

* Professor of the Department of Philosophy, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran,
Talebzade@ut.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences,
Shiraz University (Corresponding Author), mousaviasl@shirazu.ac.ir

Date received: 24/04/2024, Date of acceptance: 28/07/2024



ایدئالیسم استعلایی کانت به مثابه شرط امکان علم اجتماعی پوزیتیویستی دورکیم

سید حمید طالبزاده*

سید سعید موسوی اصل**

چکیده

جامعه شناسی پوزیتیویستی امیل دورکیم در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت امکان ظهور پیدا می کند، یکی از مهمترین مناقشاتی که می توان در خصوص جامعه شناسی پوزیتیویستی امیل دورکیم مطرح نمود، بستر معرفتی آن است، در جامعه علمی جامعه شناسی ایران به طور متداول و به اشتباه پوزیتیویسم دورکیم را امتداد آمپرسیسم تلقی می نمایند. از یک طرف دورکیم منتقد آمپرسیسم و یا روایت های پوزیتیویسم انگلیسی است و از طرف دیگر در پوزیتیویسم دورکیم موضوع علم جامعه شناسی که همان واقعیت اجتماعی است ذیل مفهوم «بازنمایی جمعی» صورت بندی می گردد. مفهوم «بازنمایی» صرفاً در پرتو انقلاب کوپرنیکی و در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت امکان طرح می یابد و دورکیم متأثر از فیلسوف نوکانتی قرن نوزدهم فرانسه یعنی «رنوویه» مفهوم بازنمایی را بنیاد معرفت جامعه شناختی تلقی می کند. بنابراین پوزیتیویسم دورکیم تأکید صرف بر رویکرد تجربی نیست، بلکه تأکید بر تجربه در بستر فرآیند وضع (position) در معنای کانتی است و ابژه ی جامعه شناسی دورکیم در فرآیند وضع به معنای کانتی عینیت پیدا می کند.

کلیدواژه ها: ایدئالیسم، استعلایی، کانت، پوزیتیویسم، دورکیم، وضع، بازنمایی.

*استاد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، Talebzade@ut.ac.ir

**استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)،
mousaviasl@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۷



۱. مقدمه

علوم اجتماعی پوزیتیویستی در جامعه علمی جامعه شناسی ایران با معنایی قریب به تلقی آمپرسیستی از علم اجتماعی فهم می‌گردد، پوزیتیویسم را رویکردی می‌دانند که بر امر پوزیتیو و عینی از حیث تجربی بودن تاکید دارد. (توسلی، ۱۳۶۹: ۴۸) این در حالی است که به نظر می‌رسد علم اجتماعی پوزیتیویستی در بستر اندیشه ی مابعد کانتی صورت بندی می‌گردد و مهمترین مثبت این ادعا نیز رویکردهای پدر جامعه شناسی آکادمیک و تبیین کننده ی بنیاد و روش رویکرد پوزیتیویستی در جامعه شناسی، یعنی امیل دورکیم است. (Mauss.1928: v) رویکردهای انگلیسی و آمریکایی در مقام بازخوانی جامعه شناسی پوزیتیویستی، با عدم التفات به اقتضائات فلسفی نظام فکری دورکیم، پوزیتیویسم را ادامه جریان آمپرسیسم کلاسیک می‌دانند، غافل از اینکه دورکیم، فیلسوفی در سنت فرانسوی است. (Bellah.1973: x). این رویکردهای تفسیری به تحولات مهم انقلاب کوپرنیکی کانت در جهان اروپایی و اندیشه ی نوکانتی حاکم بر فرانسه ی قرن نوزدهم کاملاً بی توجه اند و همین غفلت منجر به بازخوانی غیرواقعی از جامعه شناسی دورکیم می‌گردد.

جان استوارت میل (John Stuart Mill (1806-1873)) به عنوان یکی از اصلی ترین فلاسفه ی انگلیسی که آمپرسیسم کلاسیک را نقد میکند و آن را در صورت متکامل تری ارائه می نماید، در کتاب خود به عنوان « آگوست کنت و پوزیتیویسم» (Auguste comte and positivism) با همین دیدگاه، جریان پوزیتیویسم را بازخوانی می کند. از طرف دیگر جامعه شناسی آمریکایی معاصر نیز با محوریت تالکوت پارسونز (Talcott Parsons (1902-1979))، جامعه شناسی پوزیتیویستی را در بستر معرفتی انگلیسی-آمریکایی مصادره می کند، به گونه ای که تمامی نظام های آموزشی که جامعه شناسی کلاسیک را از دریچه ی نگاه جامعه شناسی آمریکایی می شناسند (از جمله نظام آموزش جامعه شناسی در ایران)، از فهم این رویکرد در بستر معرفتی اصیل آن، یعنی سنت فلسفه ی اروپایی محروم هستند. این در حالی است که برخی از دورکیم شناسان متأخر در همین راستا، تلاش برای رهنیدن اندیشه ی دورکیم از تفاسیر آمریکایی معاصر را رسالتی اساسی تلقی نموده اند (Jones, 2000: 37) و برخی دیگر تصریح می کنند که اندیشه ی دورکیم بسی غنی تر و عمیق تر از آن نوع آمپرسیسم یا پوزیتیویسمی است که تالکوت پارسونز به دورکیم نسبت داده است. (Schmaus, 1994: 4)

با توجه به توضیحات فوق پرسش اصلی این مقاله آن است که «جامعه شناسی پوزیتیویستی امیل دورکیم چگونه و در چه بستر فکری و معرفتی تکوین پیدا می کند؟»

فرضیه‌ی اصلی این مقاله نیز آن است که «علم اجتماعی پوزیتیویستی مورد نظر دورکیم نه تنها امتداد رویکرد آمپریسیستی (چه دیدگاه‌های کلاسیک آن مثل جان لاک (John Locke 1704-1632))^۱ و چه دیدگاه‌های متکامل‌تر معاصر آن مثل جان استوارت میل) نیست، بلکه بدون تردید، در پرتو انقلاب کوپرنیکی و در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت شکل می‌گیرد.» برای اثبات ریشه‌های اندیشه‌ی دورکیم در ایدئالیسم استعلایی کانت، از یک طرف می‌توان به گفته‌های صریح وی که معمولاً در تفاسیر انگلیسی-آمریکایی از دورکیم مورد غفلت قرار می‌گیرد اشاره کرد و از طرف دیگر می‌توان به اقتضائات فلسفی نظریات جامعه‌شناختی وی توجه نمود؛ رویه‌ای که در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است.

بر این اساس در این مقاله در ابتدا با توجه به اینکه در رویکرد متداول، پوزیتیویسم دورکیم را ذیل آمپریسیسم تلقی می‌کنند و فرضیه‌ی این مقاله برخلاف این رویکرد است، به نسبت پوزیتیویسم دورکیم با آمپریسیسم می‌پردازیم و در ادامه نسبت اندیشه‌ی دورکیم را با اصلی‌ترین جریانات معرفتی قرن نوزدهم در اروپا یعنی رئالیسم و ایدئالیسم بنا بر تفسیرهای متفاوتی که از آنها می‌گردد روشن می‌کنیم و در نهایت با پرداختن به ایده‌های اصلی دورکیم و به ویژه مفهوم بازنمایی اثبات می‌کنیم که پوزیتیویسم وی در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت شکل می‌گیرد.

۲. نسبت پوزیتیویسم دورکیم و آمپریسیسم

به نظر می‌رسد با توجه به سوء فهمی که از اندیشه‌ی دورکیم در جامعه علمی جامعه‌شناسی ایران وجود دارد، بیش از آنکه درباره موضع دورکیم نسبت به ایدئالیسم بحث شود، ضروری است نسبت اندیشه‌ی وی با آمپریسیسم مشخص گردد، زیرا معمولاً نظام فکری دورکیم ذیل آمپریسیسم بازخوانی می‌شود و بخش‌هایی از اندیشه‌ی دورکیم که حاکی از زاویه‌ی جدی وی با آمپریسیسم است، مورد غفلت قرار گرفته است. لذا نسبت دورکیم با آمپریسیسم و کیفیت بازخوانی علوم اجتماعی پوزیتیویستی از منظر وی در نسبت با آمپریسیسم، یکی از مهمترین و جذاب‌ترین مباحثی است که طرح آن برای جامعه علمی علوم اجتماعی در ایران ضروری است

از آنجا که ایده‌ی اصلی این مقاله آن است که اندیشه‌ی دورکیم متعلق به جهان مابعد کانتی است، همان‌طور که نمی‌توان دورکیم را آمپریسیست دانست، تلقی دورکیم به عنوان یک راسیونالیست نیز به معنای ماقبل کانتی آن اشتباه است. ولی برای اینکه فاصله‌ی دورکیم از

رویکرد آمپرسیستی روشن تر گردد لازم به ذکر است که از نظر برخی دورکیم شناسان « موضع فلسفی دورکیم حقیقتاً به سنت راسیونالیستی دکارت نزدیک تر است تا به سنت آمپرسیستی لاک» (Schmaus.1994: 62)

از نظر برخی شارحان مهم دورکیم، تحقیق در عناصر کانتی اندیشه‌ی دورکیم، اتهام همیشگی به وی به عنوان یک آمپرسیست را رد می‌کند. (Jones, 2000: 38) بدون تردید این عناصر کانتی در نظام فکری دورکیم بیش از هر چیزی مدیون فیلسوف نوکانتی قرن نوزدهم فرانسه، رنویه^۲ است. «رنویه استاد بزرگ و آموزگار اصلی دورکیم، اولین فیلسوف فرانسوی بود که اهمیت علمی کانت را بازشناسی کرد. او اذعان کرد که کانت پرسش از واقعیت را فراتر از آمپرسیسم، ماتریالیسم، پوزیتیویسم و رئالیسم ارتقا داده است» (Ibid: 39, 40).

فیلسوف دیگر نوکانتی موثر بر دورکیم که جایگاهی محوری در نظام آموزش عالی فرانسه نیز دارد «امیل بوترو» است. روایت نوکانتی بوترو از جهاتی متفاوت از روایت رنویه است. بوترو در اواخر قرن نوزدهم بر فراگیر شدن ایدئالیسم استعلایی کانت در فرانسه تاکید می‌نماید. به تصریح وی: «ما فرانسوی‌ها، امروز در نسبت با پنجاه سال پیش رابطه نزدیک‌تری با فلسفه کانت داریم. این مطالعات به بیداری حس متافیزیکی در کشور ما کمک کرد. از این رو، بازگشت به کانت برای ما تنها در مقام یک محقق، یا به عنوان یک مورخ، یا از روی علاقه شخصی نیست، این بازگشت از آن جهت برای ما مفید است تا بتوانیم با مشکلاتی که امروزه بر ما تحمیل شده است روبرو شویم». (Luft and Capeillères: 2010:76)

بر اساس مباحثی که تاکنون در این مقاله داشتیم، مراد رنویه از ارتقای ایدئالیسم در عبارت فوق روشن است و بدون تردید مراد وی از پوزیتیویسم و رئالیسم نیز، صورت ماقبل کانتی این رویکردهای فلسفی است که دورکیم از آنها ارتقا می‌یابد. در خصوص آمپرسیسم هم که بحث اصلی این بخش است باید بگوییم که «برای رنویه، کانت آمپرسیسم را هم به عنوان یک روش فلسفی و هم به عنوان یک نظریه‌ی واقعیت کنار می‌گذارد. کانت امکان مراقبت از حس به عنوان یک بنیاد دانش را منتفی می‌داند.» (Ibid:41). رنویه با کانت موافق است که آمپرسیسم از آن جهت که به همه‌ی دانش یک ریشه‌ی حسی می‌دهد، غیر قابل پذیرش است. آمپرسیسم قواعد اساسی ذهن را به یک صورت گرایی تصادفی به وسیله‌ی عمل تجربه تقلیل داده است. کانت نشان داده بود که تجربه ناچار است (ضرورتاً) با قواعد اساسی ذهنی ظاهر شود. (Ibid) رنویه کانت را بزرگترین فیلسوفی می‌داند که به نقطه‌ای می‌اندیشد که نقطه‌ی عزیمت همه‌ی پرسش‌های ناظر به یقین و روش است. (Ibid: 39,40)

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۰۵

بنابراین نقد آمپریسیسم در پروژه‌های کانت و رنویه محوری است. در همین راستا، دورکیم اذعان می‌کند که هیچ ارجاع مستقیمی (بی واسطه‌ای) به داده‌های خام تجربه - حسیات و انطباعات - وجود ندارد و همه‌ی دانش تجربی با واسطه است. تجربه‌ی حسی به اصول معرفتی به عنوان پیش فرض‌های منطقی نیاز دارد و بر آن اصول استقرار می‌یابد تا اینکه نظم پیدا کند و هماهنگ (منسجم) شود. بنابراین آمپریسیسم یک فلسفه‌ی واقعیت نامتناسب است. کانت و رنویه هر دو بر این نظرند که آمپریسیسم نمی‌تواند این اصول معرفتی را در راستای نظم حسیات به حساب آورد. (Ibid: 40, 41). از نظر رنویه کانت پرسش از طبیعت واقعیت را از آمپریسیسم دور نمود. او نشان داد که این پرسش نه تنها بر اصولی مبتنی است که قابل تقلیل به تجربه نیستند، بلکه بر اساس اصول آمپریسیستی قابل تبیین نیز نیستند. (Ibid: 40)

مخالفت دورکیم با آمپریسیسم به عنوان یک نظریه علم و واقعیت در کتاب‌های «قواعد روش» و «صور بنیانی حیات دینی» به اوج می‌رسد، تا آنجا که آن (آمپریسیسم) را در غیر عقل گرا بودن در اوج می‌داند. (Ibid)

دورکیم در «صور بنیانی حیات دینی» تصریح می‌کند

برگرداندن عقل به تجربه به این ماند که عقل را منتفی کنیم، زیرا بدان ماند که کلیت و ضرورت ویژه‌ی ذات عقل را چیزی جز ظواهر یا توهم‌هایی ندانیم که اگر چه در عمل سودمند هستند اما به واقعیت چیزها ربطی ندارد. یعنی بدان ماند که هرگونه واقعیت عینی حیات منطقی را که نقش عقل تنظیم کردن آن و سازمان دادن به آن است، منکر شویم. آمپریسیسم کلاسیک به ناعقلانیت می‌انجامد، شاید هم بهتر باشد همین اصطلاح اخیر را در مورد آن به کار ببریم و آن را به همین نام بنامیم (Durkheim, 1995: 13)

دورکیم آمپریسیسم را بر این اساس رد می‌کند که دانش علمی را غیرممکن می‌سازد. (Schmaus, 1994: 62) بر همین مبنا دورکیم با اقتصاد سیاسی انگلیسی نیز به شدت مخالفت می‌کند، چراکه بنیاد منطقی آن را آمپریسیسم می‌داند. (Jones, 2000: 40)

دورکیم در رساله‌ی فلسفی خود آمپریسیسم را دکترینی فلسفی می‌داند که صرفاً ادراک و آگاهی خارجی را به رسمیت می‌شناسد. از نظر وی آمپریسیسم در طول تاریخ ریشه‌هایی داشته است ولی در دوره‌ی مدرن با جان لاک صورتبندی شده است. در آمپریسیسم جان لاک، امکان استنتاج دانش از تجربه‌ی صرف مطرح گردید. بر اساس نظر وی، ذهن قبل از تجربه شبیه تابلوی صافی است که بر روی آن هیچ چیزی نوشته نشده است. (Durkheim, 2004: 106)

جان لاک در «جستاری در فهم بشر» تصریح می‌کند که: «افراد انسانی با استعمال محض قوای طبیعی خود بدون کمک انفعالات فطری، تمام شناسایی را که دارند اکتساب می‌کنند و بدون معلومات اولیه، یا اصول و مبادی، به یقین می‌رسند.» (لاک، ۱۳۸۱: ۲۹) بر همین مبنا جان لاک علیت را نیز اینگونه تبیین می‌کند:

تصورهای علت و معلول از کجا کسب شده، در التفاتی که حواس از تحولات مستمر اشیاء می‌کند، بالضروره مشاهده می‌کنیم که از تحول چندین اعراض و جواهر معین به وجود می‌آیند و این وجود را از انطباق عمل بعضی موجودات دیگر کسب می‌کنند. از این مشاهده است که ما تصور علت و معلولی را پیدا می‌کنیم. آنچه را که تصور ساده یا مرکب به وجود می‌آورد علت می‌نامیم و آنچه را که به وجود آورده می‌شود معلول می‌نامیم. (همان: ۲۳۳)

همانطور که می‌بینیم جان لاک در تحولات مستمری که در تجربه دریافت می‌شوند، رابطه‌ای ضروری می‌بیند. این ضرورت استنتاج شده از تجربه، دقیقاً، محل مناقشه‌ی دیوید هیوم است. وی در کتاب اول از «رساله‌ای درباره طبیعت آدمی» (A Treatise of Human Nature) تصریح می‌کند: «از آنجا که ما عقیده به ضرورت علت برای هر تکوین جدید را از هیچ قسمی از معرفت یا استدلال علمی بر نمی‌گیریم، عقیده‌ی مذکور ضرورتاً باید از مشاهده و تجربه ناشی شود. پس، پرسش بعدی طبیعتاً باید این باشد که تجربه چگونه چنان اصلی را بر می‌سازد؟» (هیوم، ۱۳۹۵: ۱۲۲)

از نظر کانت از آغاز مابعدالطبیعه تاکنون، هیچ حادثه‌ای به اندازه انتقاد شدیدی که دیوید هیوم از مابعدالطبیعه کرده در سرنوشت این علم تاثیر قطعی نداشته است. کانت در تمهیدات تصریح می‌کند:

مبدا و اساس پژوهش هیوم عمدتاً مفهوم واحد اما بس مهم از مابعدالطبیعه، یعنی مفهوم رابطه‌ی میان علت و معلول (و مفاهیم ناشی از آن از قبیل نیرو و عمل) بود... او به طرز انکار ناپذیری اثبات کرد که مطلقاً محال است عقل بتواند قبل از تجربه و صرفاً به مدد مفاهیم، چنین رابطه‌ای را دریابد، زیرا که این رابطه متضمن ضرورتی است و ناممکن است که بتوان تعقل کرد که چگونه چون چیزی هست، چیز دیگری هم بالضروره باید باشد و چگونه می‌توان مفهوم چنین رابطه‌ی مقدم بر تجربه‌ای را ابداع کرد. (کانت، ۱۳۹۴: ۸۶)

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۰۷

امیل دورکیم پس از گذشت بیش از یک قرن از این مناقشه‌ی مهم، این پرسش اساسی از آمپرسیسم را دوباره مطرح می‌کند و بر مسئله هیوم تاکید می‌نماید. (Jones, 2000 : 40) از نظر دورکیم هم جریان آمپرسیسم کلاسیک به رهبری جان لاک (آنچنان که هیوم می‌گوید) دچار این چالش است و هم جریانات آمپرسیستی نزدیکتر به وی که منتقد نیای آمپریست خود (جان لاک) هستند و آمپرسیسم را متکامل تر ارائه نموده‌اند، به چالش هیوم گرفتارند. وی در رساله‌ی فلسفی خود به جان استوارت میل به عنوان نماینده‌ی آمپرسیسم متاخر می‌پردازد و او را به نقد می‌کشد. از نظر دورکیم:

مسئله ضرورت احکام عقلی را جان استوارت میل از طریق پیوند ایده‌ها به عادت دنبال می‌کند. یک قانون روانشناسی به این قائل است که وقتی ما دو ایده را در یک مسیر مشخص به یکدیگر پیوند می‌زنیم، گرایش داریم که آنها را در یک نظم مشابه بازسازی کنیم. (Durkheim, 2004, 106-108).

دورکیم پس از تبیین دقیق نظریه‌ی آمپرسیستی میل، به شدت آن را نقد می‌کند:

در نظریه‌ی میل مشکلاتی وجود دارد... در حقیقت، میل به مسئله‌ی ضرورت اصول عقلی، اساساً (اصلاً) نپرداخته است... ما کاملاً معتقدیم که ذهن گرایش به پیوند ایده‌هایی که به طور مکرر اتفاق می‌افتند دارد. اما بین چنین گرایشی و عدم امکان مطلق جدا کردن شرایط (طرفین) یک حکم، تفاوت وجود دارد. ایده‌هایی مشخصاً وجود دارند که ما همیشه آنها را با یکدیگر پیوند می‌زنیم. اما اگر بخواهیم می‌توانیم آنها را جدای از هم نیز در نظر بگیریم... از این حقیقت که A، B را در پی خود دارد، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که همیشه B را در پی خود خواهد داشت. وقتی A در ذهن حاضر می‌شود، ذهن گرایش خواهد داشت که به B بیاندیشد، اما این گرایش ضرورت نیست. (Ibid, 108)

دورکیم از این بحث تفصیلی خود در نقد میل این نتیجه را می‌گیرد که «بنابراین تجربه به تنهایی برای تبیین احکام عقلی ما کافی نیست» (Ibid). از نظر دورکیم قویترین صورتهای آمپرسیسم آنهایی هستند که هنرمندانه تفاوت ضرورت فلسفی اصل علیت را با تداعی روانشناختی حاکم بر آن پنهان می‌کنند. وی معتقد است که ما نمی‌توانیم چیزی را بر مبنای حالات ذهنی، عینیت ببخشیم و در همین راستا نمی‌توانیم ضرورت را مبتنی بر تصادف بسازیم، زیرا اگرچه حقایق تصادفی زیادی را مشاهده می‌کنیم و لیکن طبیعت آنها تغییر نکرده است. (Ibid) این جملات دورکیم یادآور سخن کانت در پیشگفتار نقد عقل محض است، آنجا که در بیان نسبت عقل و طبیعت تصریح می‌کند: «مشاهدات تصادفی که مطابق با هیچ طرح

پیشینی‌ای انجام نگرفته اند، به هیچ وجه در ذیل یک قانون ضروری به یکدیگر پیوند نمی‌خورند» (Kant, 1998: B XIV) دورکیم بر این نظر است که آمپریسیسم از تبیین شرایط تجربه ناتوان است. وی تصریح می‌کند «در تجربه ما نمی‌توانیم آنچه را شرط تجربه است بیابیم.» (Durkheim, 2004: 108) تعبیر شرایط تجربه که مکرر توسط دورکیم استفاده می‌شود حاکی از این است که وی در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت فکر میکند و سخن می‌گوید.

به عنوان جمع بندی این قسمت می‌توان گفت که دورکیم نه تنها آمپریسیست نیست، بلکه صریحاً آمپریسیسم را نقد میکند. از طرف دیگر صرف نظر از موضع دورکیم، آمپریسیسم با نظام فکری دورکیم و مفاهیم و تحلیل‌های نظری وی نیز قابل جمع نیست. بنابراین بدون تردید پوزیتیویسم امیل دورکیم ادامه‌ی جریان آمپریسیسم یا یکی از صورت‌های آن نیست و صرفاً با ایدئالیسم استعلایی کانت ممکن بوده و قابل فهم می‌گردد. با این ملاحظه، در ادامه مقاله به برخی از مفاهیم و رویکردهای نظری وی اشاره می‌کنیم تا به طور عینی روشن گردد که چرا جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم صرفاً مبتنی بر ایدئالیسم استعلایی کانت ممکن است.

۳. نسبت پوزیتیویسم دورکیم با رئالیسم و ایدئالیسم (Idealism)

دورکیم در رساله‌ی فلسفی خود^۳ به دو جریان اصلی تفکر فلسفی، یعنی ایدئالیسم و رئالیسم (Realism) می‌پردازد و تصریح می‌کند که: «اولی (ایدئالیسم) مدعی است که جهان خارج عینیت ندارد، در حالیکه دومی (رئالیسم) مدعی است که جهان خارج واقعاً وجود دارد. بنابراین نظریه‌ی ما یک نظریه رئالیست است» (Durkheim, 2004: 85) به حسب ظاهر به نظر می‌رسد که دورکیم ایدئالیسم را نفی میکند و بر این اساس چگونه می‌توان از مدعای اصلی این مقاله دفاع کرد؟

جالب توجه است که کانت نیز قبل از دورکیم صریحاً ایدئالیسم را رد می‌کند و اتفاقاً از این جهت دورکیم از پی کانت می‌رود؛ اما باید توجه داشت که مراد کانت از ایدئالیسمی که از نظر وی مردود است، کدام صورت آن است؟ در واقع، برای درک عمیق رویکرد دورکیم در خصوص ایدئالیسم، ضروری است که به صورت‌های مختلف آن توجه کنیم.

ایدئالیسم بنا به نظر کانت، انکار موجودی غیر از اندیشه است و اینکه محسوس بالذات منشایی خارج از اندیشه ندارد و فاقد مطابق واقعی است. (طالب زاده، ۱۳۹۶: ۱۲۹) وی در نقد عقل محض تصریح می‌کند

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۰۹

ایدئالیسم - که منظور من از آن ایدئالیسم مادی است - نظریه‌ای است که وجود برابر ایستا ها (ابژه‌ها) را در مکان بیرون از ما یا صرفاً مشکوک و غیر قابل اثبات اعلام میدارد یا باطل و ناممکن (ممتنع). اولی ایدئالیسم ظنی دکارت است که فقط به یک حکم تجربی که بی چون و چرا یقینی است قائل است، یعنی من هستم. دومی عبارت است از ایدئالیسم جزمی بارکلی (kant, 1998, B 274)

کانت در کتاب تمهیدات (Prolegomena to Any Future Metaphysics)، ایدئالیسم را اینگونه تعریف می‌کند که:

ایدئالیسم عبارت است از قول به اینکه جز موجودات متفکر هیچ موجودی نیست و اشیاء دیگری که ما آنها را به زعم خود به شهود ادراک می‌کنیم فقط تصویراتی در موجودات متفکراند و در واقع هیچ چیزی مطابق آنها در خارج وجود ندارد. (کانت، ۱۳۹۴: ۱۲۶)

وی در ادامه به موضع خود در رد ایدئالیسم تصریح می‌کند که: «من برخلاف، می‌گویم که اشیاء به عنوان متعلقات حواس ما که در خارج از ما واقع شده‌اند به ما داده می‌شوند» (همان) بنابراین کانت با قول به وجود خارجی، مسیر خود را از ایدئالیسم ماقبل خود (ایدئالیسم دکارت و بارکلی) جدا می‌کند و بنابراین باید متوجه بود که ایدئالیسم استعلایی مسیر خود را از ایدئالیسم مادی کاملاً جدا کرده است. این در حالی است که این اشتراک لفظی، سوء تفاهم‌های جدی‌ای ایجاد کرده است. بر این اساس در مقام تفسیر موضع دورکیم در رد ایدئالیسم، با توجه به مجموعه رویکرد های وی که در ادامه ی این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت، باید متذکر شویم که منظور دورکیم نیز از ایدئالیسم مردود، ایدئالیسم ماقبل کانتی است. چراکه دورکیم خود را از این جهت رئالیست می‌داند که رئالیسم به موجودیت واقعی جهان خارج معتقد است (Durkeim, 2004: 85) و همان گونه که اشاره شد، کانت به موجودیت جهان خارج تصریح می‌کند (کانت، ۱۳۹۴: ۱۲۶)

از نظر کانت «اگر مکان را خصوصیتی بدانیم که باید به نفس الامر تعلق داشته باشد آنگاه ایده‌آلیسم جزمی اجتناب ناپذیر است. زیرا در این صورت، مکان و هر آنچه شرط آنهاست، یک نا-انیت (لاشیئی) خواهد بود.» (kant, 1998: B 274) توضیح اینکه از نظر بارکلی «امتداد و شکل و حرکت منتزع و جدا از کیفیت، غیر قابل تصور است. پس این کیفیات را نیز باید همانجا که کیفیات محسوس دیگر وجود دارند، در ذهن جستجو کرد و نه در جای دیگر» (بارکلی، ۱۳۴۵: ۱۰)

بنابراین طبق نظر بارکلی امتداد که مقوم مکان و خارجیت است به دیگر احوال آگاهی ملحق میشود و مطابقت آگاهی با نفس الامر از دست می رود. بر این اساس بارکلی خارجیت را به منزله ی ظرف واقعیت، جدا از آگاهی که با آن مطابقت دارد، مردود می داند. (طالب زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۲-۱۳۳) از نظر بارکلی ایده نمی تواند شبیه به چیزی جز ایده باشد. اگر ایده وابسته به آگاهی باشد و اگر ایده ها تمام آن چیزی باشند که برای آگاهی وجود دارد، آنگاه چیزی که خارج از آگاهی باشد باید از هر نظر با ایده متفاوت باشد. بنابراین ممکن نیست رابطه ی شباهت بین ایده های درون آگاهی و اشیای خارج از آگاهی برقرار باشد. (Guyer, 2015: 60) بنابراین ایده های آگاهی با اشیای خارج از آگاهی متباین هستند. از نظر بارکلی دو امر متباین هرگز متمائل با یکدیگر نخواهند بود و واقعیت خارجی هرگز متعلق آگاهی واقع نمی شود. در ایدئالیسم بارکلی مکان به نسبت دوری و نزدیکی تصورات در درون آگاهی باز می گردد و خارجیت نیز از جمله احوال آگاهی است. نتیجه ی این ایدئالیسم، نفی مطابقت آگاهی با واقع و از دست رفتن ضرورت و کلیت است. بر این اساس کانت هرگز نمی تواند با ایدئالیسم بارکلی سازگاری داشته باشد. زیرا نتیجه ی آن نفی آگاهی است. در واقع، نفی مفهوم مطابقت، به نفی ذات آگاهی، یعنی ضرورت و کلیت می انجامد. (طالب زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۲-۱۳۳) بنابراین از نظر بارکلی قوانین طبیعی ضروری و کلی نیستند. در واقع مبتنی بر رای وی، قوانین طبیعی از قبیل قضایای حقیقیه نیستند، بلکه از جمله قضایای خارجی اند. بنابراین ایدئالیسم بارکلی به انکار واقعیت خارجی و شناخت و آگاهی یقینی می رسد. بر همین اساس است که کانت پرسش از امکان قضایای حقیقیه یا همان پرسش از امکان ضرورت و کلیت را پرسش اساسی فلسفه تلقی می کند.

از نظر کانت شکست انحاء ایدئالیسم در تثبیت آگاهی، از آنجاست که مبنای مشترکی که همگی بر اساس آن اندیشیده اند، متزلزل است. این مبنای مشترک، امکان رجوع به نفس الامر و امکان حصول آگاهی مطابق با آن است. از نظر کانت کوشش برای شناخت مطابق با واقع سودای محال است. (همان: ۱۴۹-۱۴۷) کانت در مقام نفی امکان شناخت نفس الامر اشیاء، تصریح می کند:

اگر مراد از طبیعت، وجود نفس الامر اشیاء می بود، ما هرگز آن را نه مقدم بر تجربه می توانستیم شناخت و نه موخر از تجربه. نه مقدم بر تجربه، زیرا چگونه می توان آنچه را که به نفس الامر اشیاء تعلق دارد، شناخت؟ و حال آن که چنین شناختی هرگز با تحلیل مفاهیم ما (قضایای تحلیلی) حاصل نمی شود، چون قصد من شناخت محتوای مفهومی که

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۱۱

از نفس الامر دارم نیست (زیرا که آن به وجود منطقی شیئی مربوط است) بلکه می‌خواهم آنچه را که در واقعیت بدین مفهوم افزوده گشته و آنچه را که به خود شیئی در وجودی که خارج از مفهوم من دارد، تعین بخشیده است، بشناسم. فاهمه‌ی من، با آن شرایطی که فقط با آنها می‌تواند تعینات اشیاء را در وجود آنها با یکدیگر مرتبط سازد، هیچ قاعده‌ای را در خصوص خود اشیاء مقرر نمی‌کند. (کانت، ۱۳۹۴، ۱۳۳-۱۳۴)

همچنین از نظر کانت امکان شناخت موخر از تجربه نیز وجود ندارد، چرا که تجارب و مشاهدات عینی به هیچ عنوان نمی‌توانند به شناخت نفس الامر اشیاء نائل آیند، بدین علت که شناخت مستلزم رسیدن به احکام ضروری و کلی است، در حالی که این مشاهدات و تجارب پراکنده نمی‌توانند به گزاره‌های ضروری و کلی در خصوص نفس الامر اشیاء برسند (Kant, 1998: B XIV),

بنابراین از نظر کانت، طبیعت، وجود اشیاست از حیث تعین آن وجود بر حسب قوانین کلی. طبیعت از آن جهت طبیعت خوانده می‌شود که نحوه‌ی وجودش قانونمندی است. طبیعت به مجموعه اشیای خارج از ذهن اطلاق نمی‌شود، بلکه طبیعت از آن جنبه که ضبط و ربط دارد، طبیعت گفته می‌شود. از این روی، ما با طبیعت از حیث قوانین کلی آن مواجه هستیم. اگر این قوانین، صرف نظر از آگاهی ما، قوانین نفس الامر باشند، به نظر کانت ما نمی‌توانیم این قوانین را نه مقدم بر تجربه و نه موخر از تجربه بشناسیم. (طالب‌زاده، ۱۳۹۶، ۱۵۰)

کانت با رد شناخت نفس الامر، راهی که به ایدئالیسم مادی (Material Idealism) منتهی می‌شود را کاملاً رد می‌کند. وی با نفی امکان شناخت نفس الامر اشیاء، به حیات مابعدالطبیعه‌ی سستی از نفس افتاده، پایان داد و دریچه‌ی جدیدی به روی فلسفه گشود که به بیان وی، «انقلاب کوپرنیکی» است. از نظر کانت

تاکنون، فرض می‌شد که شناخت ما تماماً باید خود را با اشیاء مطابقت دهد، اما همه تلاش‌ها در این راه که باید درباره‌ی اشیاء چیزی را که به نحو پیشینی از طریق مفاهیم بدانیم، تا از طریق شناخت ما گسترش یابد، بر اساس این پیش فرض، ناکام ماند. حال باید کوشید و دید که آیا اگر فرض کنیم اشیاء باید خود را با شناخت ما مطابقت دهند راه ما بعدالطبیعه هموارتر نخواهد شد؟ (Kant, 1998: b xvi)

انقلاب کوپرنیکی در صدد تجدید نظر در مابعدالطبیعه‌ی سستی است. مابعدالطبیعه در طلب علم به احوال اعیان و ماهیات اشیاء بوده و پیوسته خود را در این مطالبه، محق و موفق یافته

است. نظام های فلسفی از یونان و سده های میانه تا عقلی مذهبان دوره ی جدید، همگی بر همین اساس اندیشیده اند و به تجدید بنای مابعدالطبیعه پرداخته اند. به نظر کانت برای حل مشکل مابعدالطبیعه راهی جز این نیست که به اعماق نظر افکنیم و آن را از اساس زیر و زبر کنیم. (طالب زاده، ۱۳۹۶: ۱۵۵ و ۱۵۴)

بنابراین ایدئالیسم استعلایی کانت ناقد ایدئالیسم به معنایی است که تا قبل از آن مطرح بوده است و لذا این ادعا کاملاً قابل پذیرش است که دورکیم در این وجهه نظر خود در پرتو انقلاب کوپرنیکی، منتقد ایدئالیسم قبل از کانت باشد، بلکه این رویکرد دورکیم، اقتضای کانتی بودن وی است و در واقع اندیشه کانت است که به وی امکان می دهد که در عین عدم فرو غلتیدن در آمپرسیسم، بتواند از ایدئالیسم ماقبل کانت نیز عبور کند و جامعه شناسی پوزیتیویستی را در افق ایدئالیسم استعلایی تاسیس نماید. کانت تصریح می کند:

اینکه خود من نظریه خود را ایدئالیسم استعلایی نامیده ام، باید مجوزی شود تا کسی آن را با ایدئالیسم تجربی (Empirical Idealism) دکارت یا با ایدئالیسم رازگونه (Mystical) و تخیلی (visionary) بارکلی (که کتاب نقادی عقل محض پادزهر مناسبی برای آن و موهوماتی از قبیل آن است) خلط کند. زیرا ایدئالیسمی که مصطلح من است، به وجود اشیاء (که شک در آن، همان ایدئالیسم به معنای رایج این کلمه است) مربوط نمی شود. زیرا چنین شکی هرگز به ذهن من خطور نکرده است. بلکه به بازنمودهای حسی اشیاء که مقدم بر هر امری زمان و مکان از آن جمله است، مربوط است. آنچه من درباره ی مکان و زمان و به طور کلی در خصوص همه ی پدیدارها اثبات کرده ام این است که آنها نه اشیاء هستند (بلکه صرفاً بازنمودهای ناشی از اشیاء اند) و نه تعینات ذاتی نفس الامر اشیاء. (کانت، ۱۳۹۴: ۱۳۱ و ۱۳۲)

بر این اساس ذیل ایدئالیسم استعلایی است که مفاهیم و نظریه های جامعه شناختی دورکیم نیز دائرمدار بازنمایی ها شکل گرفته و بسط می یابند و در علم اجتماعی مورد نظر دورکیم نفس الامر اشیاء مورد نظر نیستند. در واقع ایدئالیسم استعلایی امکان طرح واقعیات اجتماعی به مثابه ی بازنمایی ها را به دورکیم می دهد، وگرنه نه ایدئالیسم و نه آمپرسیسم و نه حتی عقل گرایی کلاسیک در دوره ماقبل کانت، ظرفیت طرح ایده ی بازنمایی دورکیم را ندارند. جایگاه ایدئالیسم در سراسر نظام دورکیم به اندازه ای مهم است که پس از مرگ وی و در دهه ی ۱۹۲۰، جامعه شناسی دورکیمی به عنوان بخشی از فلسفه ی ایدئالیستی به حساب می آمده

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۱۳

است. این رویکرد ایدئالیستی در آن دوره، به طور همزمان پادزهر ماتریالیسم و تا حدی چپ‌گرایی بود. (Collins, 2005: 116)

۴. مفهوم «بازنمایی» (representation) به مثابه قلب نظام فکری دورکیم

کانونی ترین محوری که امکان علم اجتماعی پوزیتیویستی مورد نظر دورکیم را بر ایدئالیسم استعلایی کانت مبتنی می کند، مفهوم «بازنمایی» در اندیشه‌ی وی است. «اندیشه‌ی جامعه شناختی دورکیم بر این فرضیه مبتنی است که جهان نمی تواند به مثابه‌ی شیئی فی نفسه شناخته شود، بلکه صرفاً از طریق بازنمایی هاست که شناخته می شود.» (Pickering, 2000: X) از طرف دیگر می توان گفت که تمایز میان بازنمایی ها و اشیای فی نفسه، قلب ایدئالیسم استعلایی کانت است. (87: Guyer, 2015) مفهوم (بازنمایی) از یک طرف به تمامی اندیشه‌ی اجتماعی دورکیم رنگی ایدئالیستی می بخشد و از طرف دیگر مرز دقیق جدایی وی از آمپرسیسم و پوزیتیویسم انگلیسی و حتی پوزیتیویسم آگوست کنت است. اگر مرکزیت تفسیر نظام فکری دورکیم را مفهوم بازنمایی بدانیم، بدون تردید شاکله‌ی تفاسیر دورکیم در جامعه شناسی آمریکایی با محوریت پارسونز فرو می پاشد.

بازنمایی نقطه‌ای کانونی است که علم اجتماعی پوزیتیویستی را به حیث معرفتی، ذیل ایدئالیسم استعلایی کانت نهاده می کند. این تعبیر برخی از شارحان بزرگ دورکیم است که «دورکیم تا آنجا بر مفهوم بازنمایی تاکید می کند که نه تنها صرف یک نکته‌ی معرفت شناختی حیاتی که بوسیله‌ی آن واقعیت جامعه قابل پذیرش می شود نیست، بلکه اساساً واقعیت جامعه در بازنمایی جمعی، محقق می شود» (37: Jones, 2000) از نظر وی

هدف از تحلیل زمینه‌ی فلسفی دورکیم این است که جایگاه وی به عنوان میراث‌بر سنت فلسفه‌ی اروپایی (قاره‌ای) مشخص شود و از وابستگی به کارکرد گرایی آمریکایی و پوزیتیویسم کلاسیک رهایی یابد.... هر دو این وابستگی ها اهمیت نظریه‌ی دورکیم را مخدوش می کنند. (bid)

البته دورکیم در رساله‌ی فلسفی خود در مقام تبیین معنای دانش فلسفه و نسبت آن با علوم پوزیتیو، به صراحت، زاویه‌ی جدی خود با پوزیتیویسم کلاسیک آگوست کنت را بیان می کند و جهت گیری ایدئالیستی خود در تعریف فلسفه و کارکرد آن را نسبت به کنت قید میکند. (43: Durkheim, 2004) این زاویه‌ی جدی، در تمرکز دورکیم بر مفهوم «بازنمایی» نیز منعکس

است، به گونه ای که می توان ادعا کرد که کنت هرگز اصطلاح «بازنمایی» را برای تعیین واقعیت، جامعه یا علم استفاده نمی کند. (Jones, 2000: 37) تفاوت رویکرد اساسی دورکیم با سنت جامعه شناسی پارسونز نیز به مفهوم «بازنمایی» به مثابه ی یک نقطه عطف متکی است. سنت پارسونز که به نحو موثری تفسیر دورکیم را مصادره کرده است، در خصوص مفهوم «بازنمایی» به مثابه ی پدیده ای که اصلاً وجود ندارد یا در بستر تئوریک وارد نشده است برخورد می کند. (Ibid.)

رویکرد ایدئالیستی دورکیم در جامعه شناسی پوزیتیویستی به پشتوانه ی تمامی تحقیقاتی که به بستر نوکانتی اندیشه ی دورکیم پرداخته اند قابل اثبات است. (paoletti, 2000: 125) نئوکانتیانیسم (Neo-Kantianism) در نیمه ی دوم قرن نوزده، یعنی مقارن با حیات فکری دورکیم، ظاهر می شود. (Beiser, 2014: 3, 4) نئوکانتیانیسم بیش از هر چیز بر اساس پیشرفت در تفسیر معرفت شناسانه از کانت شناخته شده است. (De warren, 2015: 6) در نیمه ی دوم قرن نوزده در فرانسه، کانت از زاویه ی رویکرد نوکانتی به عنوان فیلسوفی که با مسئله ی علم و معرفت نسبت به واقعیت سر و کار دارد شناخته می شود. (Jones, 2000: 39) این بستر نوکانتی است که زمینه ای فراهم می کند که انسان برخی از ویژگی های نظریه ی «بازنمایی های جمعی» دورکیم را بفهمد. (paoletti, 2000: 118) بنابراین تنفس دورکیم در فضای اندیشه ی نوکانتی، به طور طبیعی اقتضای طرح مفهوم بازنمایی را دارد، چرا که «مفهوم بازنمایی یا بازنمایی ها در روزگار دورکیم، مفهومی متداول است و این مفهوم منحصر به وی تعلق ندارد. شاید به دلیل استفاده ی متداول فلاسفه ی هم دوره ی دورکیم از این مفهوم، او هیچگاه در صدد تدقیق اصطلاح «بازنمایی» یا «بازنمایی ها» نیست» (Pickering, 2000: 98, 99)

رویکرد های ایدئالیستی دورکیم به خصوص در آثار دوره ی متاخر اندیشه ی وی به گونه ای غالب است که برخی از متفکرین نیمه ی اول قرن بیستم اندیشه ی وی را به دو دوره ی ۱- دورکیم پوزیتیویست و ۲- دورکیم ایدئالیست، با ملاحظه ی شکافی که در حوالی ۱۸۹۷ در تفکر وی رخ داده است، تقسیم نموده اند. (parsons, 1937: 305) برخی دیگر از شارحان دورکیم معتقدند که دورکیم پس از نوشتن دو اثر «درباره ی تقسیم کار اجتماعی» (۱۸۹۳) و «قواعد روش جامعه شناسی» (۱۸۹۵)، استفاده از اصطلاح بازنمایی را بسط می دهد. (Lukes, 1973: 6)

۱.۴ نسبت بازنمایی و واقعیت

التفات دورکیم به مفهوم «بازنمایی» در ارتباط محوری با مراد وی از «معنای واقعیت اجتماعی» (meaning of Social Reality) است. (Jones, 2000: 38). آنچه که در این مسئله‌ی اساسی، جهت ایدئالیستی رویکرد دورکیم را نشان می‌دهد این است که او نقش اساسی آگاهی را در تعیین واقعیت اجتماعی می‌پذیرد. نسبت واقعیت و بازنمایی موضوعی است که رنویه به طور تفصیلی بدان پرداخته است و دورکیم کاملاً در بستر این دیدگاه، به تحلیل بازنمایی همت می‌گمارد. رنویه واقعیت را به مثابه یک «بازنمایی کامل» مطرح می‌کند. از نظر وی بازنمایی برای پاسخ به همه‌ی سوالات درباره‌ی واقعیت کافی است. (Ibid: 47) رنویه با اینکه بازنمایی معیوب و ناقص باشد مخالف است. از نظر وی بازنمایی یک واقعیت را می‌سازد و بنابراین در راه دستیابی به واقعیت نمی‌توان بازنمایی را کنار گذاشت. بر همین مبنا رنویه با رئالیسم مخالف می‌کند. (Ibid, 39). مبتنی بر چنین پشتوانه‌ای است که دورکیم در مقدمه دوم قواعد روش می‌گوید که «زندگی اجتماعی کاملاً از «بازنمایی‌ها» ساخته شده است. (1982: 41) Durkheim. چگونه ممکن است که جامعه هم واقعی (real) و هم به طور کامل بازنمایی باشد؟

با توجه به اهمیت مسئله‌ی واقعیت برای دورکیم، روشن است که وی در پاسخ به سوال فوق، واقعیت و بازنمایی را برابر می‌داند. (Jones, 2000: 38) بنابراین دورکیم متأثر از رنویه بازنمایی‌ها را صرف انعکاس واقعیت نمی‌داند. (ibid, 39) از نظر رنویه واقعیت در صورت بازنمایی‌ها متعین می‌گردد. او بر این نظر است که ما حتی امکان شناخت خود (self) را نیز نداریم، مگر از طریق صورت‌های منطقی بازنمایی. در رویکرد رنویه، تجربه مبتنی بر خود (به معنای جوهری) و یا طبیعت (به معنای بیرونی) محقق نمی‌شود، بلکه تجربه در نسبت با مفهوم بازنمایی و تمامی اقتضائات آن، تعین پیدا می‌کند. بنابراین «بازنمایی‌ها» می‌توانند هر چیزی را بازنمایی کنند. در یک برداشت ساده این نکته روشن است، ولی در یک سطح پیچیده و پیرو اندیشه‌ی رنویه و بر اساس مفروضات دورکیم، هر چیزی که قابل فهم است، صرفاً از طریق بازنمایی قابل فهم است. جهان برای ما صرفاً در محدوده‌ای که بازنمایی می‌شود، وجود دارد. (99 : pickening, 2000). از دیدگاه دورکیم، بازنمایی‌ها سازه‌های اصلی ذهن هستند.

(Dennes, 1924: 32)

در واقع زمینه‌ی طرح واقعیت به مثابه‌ی «بازنمایی جمعی» در دورکیم مبتنی بر فلسفه‌ی رنویه است. چرا که رنویه است که اهمیت بازنمایی‌های جمعی را برجسته می‌کند. (Jones, 2000: 47)

از نظر دورکیم و مبتنی بر فلسفه ی رنوویه بازنمایی های جمعی یک واقعیت متمایز دارند و بنابراین علم اجتماعی پوزیتویستی، علم جدیدی است که با این واقعیت متمایز کار دارد. «این واقعیت موضوع یک علم غیر آمپریسیستی بود، آن موضوع یک علم معطوف به بازنمایی بود. از نظر دورکیم علم زمانی آغاز می شود که ذهن با اشیاء با صرف هدف بازنمایی مواجه شود.» (Ibid:42) بر همین مبناست که دورکیم معتقد است پدیده های اجتماعی در یک معنای متفاوت و ویژه تجربی هستند. آن ها خودشان را به آگاهی عرضه می کنند و لذا به این معنا تجربی هستند که پدیداری (فنومال) هستند و پدیداری هستند، چرا که بازنمایی هستند. (Ibid:43) بنابراین پوزیتویستی بودن در دورکیم، پدیداری بودن است و تجربه ی پوزیتیویسم دورکیم، تجربه ای پدیداری است.

تحقق تجربه در نسبت با مفهوم بازنمایی و وجود جهان در محدوده ی بازنمایی نقطه هایی کلیدی هستند که اتکای رنوویه و به تبع وی دورکیم را به ایدئالیسم استعلایی کانت نشان می دهند. تکیه گاهی که امکان علوم اجتماعی پوزیتویستی بر آن مبتنی است. بر این اساس ضروری است برای تعیین جایگاه دقیق بازنمایی در نظام ایدئالیسم استعلایی، به مفاهیم «سوژه ی استعلایی» و «وضع ابژه»، در پرتو انقلاب کوپرنیکی کانت پردازیم تا از این رهگذر، به ابعاد مفهوم بازنمایی و اقتضائات فلسفی آن در اندیشه ی دورکیم تقرب یابیم.

۵. «سوژه استعلایی» (transcendental subject)

در تاریخ فلسفه تا قبل از فلسفه ی دکارت، هر یک از موجودات فی نفسه، سوژه، یعنی ماهیت متحقق در خارج بود. اما با دکارت جوهر نفسانی به سوژه به معنای خاص تبدیل شد و اشیاء در نسبت با آن تعین یافتند. از نظر دکارت شیئت همه ی اشیاء، ذیل جوهر اندیشنده تعیین می شود. اشیاء از آن حیث که اشیاء هستند در نسبت با جوهر نفسانی و در برابر و به منزله ی متعلق اندیشه ی او قرار می گیرند.

انقلاب کوپرنیکی کانت معنای تازه ای به سوژه داد که اقتضای تغییر در معنای ابژه را نیز داشت. وی از سوژه ای که ماهیتش شهود یقینی به خویشتن است صرف نظر کرده و از امکانات سوژه ای که در جستجوی علم یقینی است پرسش می کند. به نظر کانت، امکانات سوژه یا فاعل شناسنده بر هر گونه شناختی تقدم دارد. آگاهی قبل از هر چیز باید به امکانات خویش بیاندیشد، زیرا هر نوع آگاهی از اشیاء، متوقف بر ارزیابی امکانات ذاتی آگاهی است. پس منظور کانت از سوژه، یقین نفسانی نیست، بلکه امکاناتی است که شرایط حصول هر گونه

یقین را فراهم می نمایند. تغییر جهت مطابقت یا انقلاب کوپرنیکی که پیش از این بدان پرداختیم، دقیقاً با همین تغییر معنای سوژه رقم می خورد. به عبارت دیگر، موجودی که نحوه ی وجودش امکانات وی را تعیین می کند، آگاهی اش نیز تابع امکانات اوست. موجودی که نحوه ی وجودش تناهی است، امکاناتش نیز محدود به نحوه ی وجود متناهی اوست. امکانات ذاتی موجودی که نحوه ی وجودش متناهی است، شرایط فراتجربی هرگونه شناخت تجربی را در بر دارد. کانت این امکانات را شرایط استعلایی آگاهی می خواند. بنابراین، سوژه نزد کانت مقام جمع شرایط استعلایی است که هرگونه شناخت عینی را امکان پذیر می سازد. کانت از ماهیت سوژه در می گذرد و آن را از حیث نحوه ی وجودش در کانون توجه قرار می دهد. نحوه ی وجود سوژه، همان امکانات فراتجربی آن یا به دیگر سخن، شرایط استعلایی است که شناخت یقینی تحت آن شرایط امکان پذیر است. سوژه ی استعلایی یا نحوه ی وجود متناهی، عبارت است از امکان شهود حسی اشیاء به واسطه ی ارتسامات حسی، مشروط به شهود محض زمان و مکان، و امکان شناخت ضروری و کلی اشیاء، مشروط به مفاهیم محض یا مقولات فاهمه. سوژه ی استعلایی بر حسب امکانات ذاتی خود در مواجهه ی با نفس الامر، قلمروی را ترسیم می کند به نام قلمرو تجربه. این قلمرو تحت اضافه ی استحضاریه ی سوژه ی استعلایی با نفس الامر شکل می گیرد. این اضافه مجال می دهد تا سوژه ی استعلایی، اشیاء را در حدود امکانات خود و در برابر خود ظاهر و منکشف سازد. این ظهور همان حضور مجدد یا بازنمایی است.

از نظر بوترو^۴، بازنمایی، کانون نظریه ی ایدئالیسم استعلایی کانت است. بوترو بازنمایی را یک نظریه ی واقعیت می داند. (Jones.2000 : 39) بازنمایی هیچ مطابقتی با نفس الامر ندارد، بلکه فقط در حدود امکانات سوژه ی استعلایی، نفس الامر را برای سوژه ی استعلایی ظاهر می کند. (طالب زاده، ۱۳۹۶: ۱۶۸) بر اساس این بستر معرفتی (فلسفه کانت)، دورکیم نتیجه می گیرد که همه ی پدیده‌ها به برخی سطوح بازنمایی نیاز دارند و آنها را پیش فرض می گیرند تا ابژه های تجربه شوند. این گونه، بازنمایی وارد ساخت واقعیت ها می شود. بدون بازنمایی واقعیت وجود ندارد. (Jones.2000 : 42) به تعبیر دیگر «جهان برای ما صرفاً در محدوده ای که بازنمایی می شود، وجود دارد.» (pickening.2000 : 99) ریشه ی پوزیتیویسم دورکیم، به نسبت بازنمایی و وجود باز می گردد که در این جا ذیل مفهوم وضع (position) در ایدئالیسم استعلایی کانت بدان می پردازیم.

۶. وضع (position) در ایدئالیسم استعلایی کانت به مثابه ریشه پوزیتیویسم دورکیم

در ایدئالیسم استعلایی کانت، وجود همان وضع ابژه است. توضیح این که در فلسفه ی کانت وجود یکی از مقولات جهت است و در نسبت با قوه ی شناخت معنا پیدا می کند. وجود در کانت جنبه ی نفس الامری ندارد، بلکه امری پدیداری است، محمولی حقیقی نیست و به مفاد ابژه ای که بر آن حمل می شود، چیزی نمی افزاید.

از نظر کانت:

وجود آشکارا یک محمول واقعی نیست. آن یک مفهوم از چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء اضافه شود. آن صرفاً وضع یک چیز یا تعیینات خاص آن چیز به مثابه ی موجود در خودش می باشد. در کاربرد منطقی وجود منحصر عبارت است از رابط یک حکم (Kant, 1998 : A 599 B627)

در واقع در اندیشه ی کانت، وجود از مقولات جهت بوده و از امکانات سوژه ی استعلایی است. وجود ارزش زمانی محتوای آگاهی را در حد خود آشکار می کند. وجود، مشعر به مطابقت آگاهی با شرایط مادی تجربه است: وجود شرط استعلایی «داده شدگی» در وجهه ی نظر جهت است. به عبارت دیگر وجود نحوه ی وضع کردن ابژه ی آگاهی است که مؤدی به زمان حال است. کانت بر خلاف ما بعدالطبیعه ی سنتی، وجود را در نسبت با قوه ی شناخت تفسیر کرده و در معنای ایجابی، وضع می خواند. کانت در نقد عقل محض، بلافاصله پس از طرح مقولات جهت می گوید:

مقولات جهت دارای این جنبه ی به خصوص هستند که مفهومی (به نام موضوع جمله) را که این ها به عنوان محمول به آن وصل شده اند، به عنوان تعیین یک ابژه، به هیچ وجه افزایش نمی دهند، بلکه آن ها فقط نسبت مفهوم را با قوه ی شناخت بیان می کنند. (kant,1998 : A216,B266)

این عبارت کانت بر این نکته دلالت دارد که در فرآیند وضع ابژه، نسبت مفاهیم با قوه ی شناخت وضع می شود. در واقع در فلسفه ی کانت، وجود و جهت های آن، نسبت چگونگی تعیین ابژه بوسیله ی فاهمه را عیان می سازند. بنابراین بازنمایی که محصول فعالیت سوژه است، موقف تعیین واقعیت است و وقتی شارحان دورکیم تصریح می کنند که بازنمایی وارد ساخت واقعیت می شود، (Jones.2000 : 42) دقیقاً به همین معناست که وجود واقعیت، همان تعیین بازنمایی تحت فعالیت سوژه است. بنابراین اینکه در پوزیتیویسم دورکیم، جهان صرفاً در

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۱۹

محدوده‌ی بازنمایی‌ها وجود دارد، (۹۹: Pickering. 2000) بدین معناست که تعیین بازنمایی‌ها تحت شرایط سوژه‌ی استعلایی، مرز وجود اشیاست. به عبارت دیگر واقعیت اشیاء چیزی جز تعیین بازنمایی آنها تحت شرایط سوژه‌ی استعلایی نیست. به تعبیر هایدگر:

زمانی که کانت می‌گوید وجود به طور آشکار یک محمول واقعی (real) نیست، این جمله برای ما امروزه با توجه به لفظ real، معنای روشنی ندارد. امروزه، غالباً برای ما وجود به معنای واقعیت است و اگر واقع را از هستی بگیریم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند. پس چگونه در لسان کانت، وجود را نمی‌توان به عنوان یک حقیقت واقعی (real) به شمار آورد؟ در نظریه‌ی کانت یک محمول واقعی (real) یک تعین وابسته به جوهریت یا ماهیت یک شیء است. (Heidegger. 1998 : 342)

به عبارت دیگر کانت وجود را چنان تفسیر می‌کند که می‌خواهد آن را نه عارض شوندۀ بلکه آن را در نسبتی با قوه‌ی شناخت تفسیر برد و لذا آن را در معنایی ایجابی وضع (position) می‌خواند. (هایدگر، ۱۳۹۲: ۱۲۵)

بر این اساس فرآیند وضع (Position) به متعین شدن ابژه در شرایط استعلایی سوژه اشاره دارد و بازنمایی نتیجه‌ی این فرآیند تعین است. با این ملاحظه تأکید دورکیم در پوزیتیویسم بر بازنمایی مستلزم تأکید بر فرآیند وضع ابژه‌ها یا همان واقعیات اجتماعی در علم اجتماعی است. بر این اساس پوزیتیویسم دورکیم رویکردی ایدئالیستی است که در جهان بعد از انقلاب کوپرنیکی محقق می‌گردد.

در واقع در پرتو ایدئالیسم استعلایی، وقتی در علم پوزیتیویستی، شیئی به مثابه‌ی ابژه (ob-ject) تعریف می‌شود لازم است که مرجعی نیز اعتبار شود که شیئی در پیش روی آن وضع شود. (طالب زاده، ۱۳۸۱: ۱۵۰). از منظر هایدگر، در علم مدرن موجود به شیء (ابژه) تبدیل می‌شود. وی تصریح می‌کند که «این مبدل کردن موجود به شیء (ابژه) در ضمن پیش رو نهادن یا بازنمایی کردن اجرا می‌شود. مقصود از آن پیش رو آوردن هر وجود خاصی است به‌طوری که انسان محاسبه‌گر به یقین برسد یعنی درباره‌ی آن وجود، مطمئن شود. ما فقط و فقط زمانی برای نخستین بار در آستانه‌ی علم به عنوان تحقیق قرار می‌گیریم که حقیقت به یقین در صورت بازنمایی تبدیل شده باشد» (هایدگر، ۱۳۷۹: ۱۴۸). به عبارت دیگر بازنمایی همان وضع شیئی در پیش روی من اندیشنده است. با این ملاحظه، «شیئی» در آثار مختلف دورکیم و از جمله قواعد روش جامعه‌شناسی، در پرتو ایدئالیسم استعلایی کانت، شرایطی دارد که در مسیر فهم

عمیق جامعه‌شناسی دورکیم باید به آن توجه داشت. دورکیم در قواعد روش جامعه‌شناسی نخستین و اساسی‌ترین قاعده را این می‌داند که وقایع اجتماعی را شیء بشماریم و وجهی که تضمین‌کننده‌ی این شیء شمردن باشد را عینیت دادن به شیء یا همان استقلال واقعه‌ی اجتماعی از تصورات فردی ما تلقی می‌کند.

این عینیت بخشی در ایدئالیسم کانتی، تحت فرآیند وضع ابژه و ظهور بازنمایی محقق می‌گردد. یعنی با «وضع» است که ابژه^۵ آنگونه که مورد نظر دورکیم است، عینیت پیدا می‌کند و وضع بازنمایی در پوزیتیویسم، تضمین عینیت ابژه است. به تعبیر کانت «ابژه» چنان چیزی است که در مفهوم آن، کثرات یک شهود داده شده متحد می‌شوند» (Kant.1998 : B 137) این ابژه با شیء مورد نظر در جهان ماقبل کانتی، کاملاً متفاوت است. در ایدئالیسم استعلایی

وحدت عینی ابژه که در آن، وحدت به معنای اتصال شهودها در یک تالیف معین است، مستلزم نمودارشدن آن در پیش روی من اندیشنده است و اعتبار آن از آن جهت تعلقی است که به «من اندیشنده» به عنوان موضوع نفسانی دارد. (طالب زاده، ۱۳۸۱: ۱۵۰)

از نظر کانت «ما صرفاً زمانی می‌توانیم ادعای شناختن یک ابژه را داشته باشیم که در کثرات شهود، وحدت ترکیبی به وجود آورده باشیم». اعمال این وحدت ترکیبی همان وضع ابژه است و لذا وضع ابژه مستلزم وحدت ترکیبی تمثالات تحت شرایط استعلایی سوژه است. اصطلاح «پوزیتیویسم» به همین فرآیند وضع اشاره دارد و قطعاً مفهومی مابعدکانتی و در نسبت با شرایط استعلایی سوژه است.

بنابراین پوزیتیویسم مورد نظر دورکیم به مثابه‌ی علم مابعدکانتی، داعیه‌ی نمودارشدن اشیاء در پیش روی من اندیشنده (سوژه) را دارد و به تعبیر دیگر مدعی تحقق فرآیند «position» یا وضع کردن واقعیات اجتماعی به عنوان موضوع علم جامعه‌شناسی است و اساساً به همین دلیل به آن پوزیتیویسم گفته می‌شود.

روشن است که فاصله‌ی این رویکرد پوزیتیویستی که متعلق به دورکیم است با صورت‌های مختلف آمپریسیسم (لاک یا میل) چقدر زیاد است. بر همین اساس می‌توان ادعا کرد که علم پوزیتیویستی دورکیم صرفاً با انقلاب کوپرنیکی کانت ممکن و قابل درک است. بنابراین علم پوزیتیویستی در جامعه‌شناسی دورکیم، فعل قوه‌ی فاهمه است. «فاهمه عبارتست از قوه‌ی شناخت. شناخت از رابطه‌ی متعین تمثالات داده شده به یک شیء تشکیل می‌شود» (Kant.1998:B 137) دورکیم کسانی را که ترجیح می‌دهند به جای اندیشیدن با فاهمه با قوه‌ی حساسیت خود بیان‌دیشند، سرزنش می‌کند. (Durkheim.2004:56) بنابراین ردّ آمپریسیسم، با

تاسیس بازنمایی جمعی در دورکیم مرتبط است. مفهوم بازنمایی در ایده‌ی علم دورکیم کانونی است، چراکه بازنمایی‌های جمعی در دورکیم (که همان واقعیت‌های اجتماعی هستند) حیث‌پدیداری دارند. (Bellah.1973:xix,xx) یا به تعبیر دیگر، همه‌ی پدیدارها به عنوان اثره‌های علم، در ذهن بازنمایی می‌شوند. ایده‌ی فوق‌العاده‌چالشی حقیقت‌جامعه در بازنمایی شکل می‌گیرد. (Jones.2000:41) بنابراین نه تنها بازنمایی صرف انعکاسی از واقعیت نیست، بلکه واقعیت‌مندی، بازنمایی را فرض می‌گیرد، و امر بازنمایی شده، واقعیت‌مند است. این به لحاظ فلسفی تصادفی نیست که برای دورکیم واقعیت‌های اجتماعی، بازنمایی‌ها هستند. (Ibid,42)

بر همین مبنا می‌توان گفت که قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم نیز که معرف روش پوزیتیویستی است چیزی جز قواعد وضع اثره یا به تعبیر بهتر قواعد بیان‌کننده‌ی فرآیندی که در آن بازنمایی متعین می‌شود، نیست و بر خلاف تصور مرسوم که قواعد روش جامعه‌شناسی پوزیتیویستی را قواعد آمپریسیستی کشف نفس الامر وقایع یا موضوعات اجتماعی تلقی می‌کند، در پرتو ایدئالیسم استعلایی کانت، این قواعد به دنبال وضع اثره‌های اجتماعی یا همان بازنمایی‌های جمعی هستند. در این خصوص برخی از پژوهشگران تصریح می‌کنند: «قواعد روش جامعه‌شناسی صرفاً حالت اصولی انتزاعی را ندارند، بلکه به طور آشکاری در حال تعین بخشی به یک عرصه‌ی جامعه‌شناختی، به عنوان رفتار وقایع اجتماعی به مثابه‌ی اثره‌ها هستند.» (Collins.2005:113) بنابراین روش پوزیتیویسم، روش وضع اثره تحت شرایط استعلایی سوژه است.

۷. نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این مقاله به تفصیل ارائه گردید جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم مشروط به ایدئالیسم استعلایی کانت امکان می‌یابد و بر خلاف تلقی متداول در جامعه‌ی علمی جامعه‌شناسی ایران که نوعاً پوزیتیویسم دورکیم را امتداد آمپریسیسم تلقی می‌کنند، دورکیم از یک طرف منتقد جدی آمپریسیسم است و از طرف دیگر با رویکردهای پوزیتیویستی که در پرتو انقلاب کوپرنیکی کانت به تکامل معرفتی نرسیده‌اند سرسازگاری ندارد؛ بنابراین به هیچ عنوان نمی‌توان جامعه‌شناسی پوزیتیویستی مورد نظر دورکیم را امتداد آمپریسیسم و یا همگرا با پوزیتیویسم انگلیسی قلمداد نمود.

صرف نظر از موضع‌گیری‌هایی که دورکیم در آثار خویش در خصوص دیدگاه آمپریسیسم و یا سایر دیدگاه‌ها نسبت به پوزیتیویسم دارد، بررسی مفاهیم و ایده‌های اساسی

جامعه‌شناسی دورکیم نیز اثبات می‌نماید که تکوین جامعه‌شناسی وی صرفاً در افق معرفتی کانتی و مبتنی بر انقلاب کوپرنیکی امکان می‌یابد. مفهوم «بازنمایی» به عنوان محور اساسی در مفهوم پردازی واقعیت‌های اجتماعی در نظام فکری دورکیم به روشنی حکایت‌گر نظریه پردازی دورکیم در بستر ایدئالیسم استعلایی کانت است. نسبت واقعیت و بازنمایی در اندیشه ی کانت زمینه‌ی معرفتی طرح مفهوم بازنمایی جمعی در اندیشه ی دورکیم است. اینکه واقعیت اجتماعی در صورت بازنمایی تعیین پیدا می‌کند و ابژه‌ای که موضوع علم جامعه‌شناسی است در صورت بازنمایی عینیت پیدا می‌کند، امکانی است که صرفاً مبتنی بر نظریه ی فلسفی کانت قابل ارائه است و دورکیم شناسان متعددی نیز همانگونه که در متن مقاله به آرای ایشان اشاره گردید، این دیدگاه دورکیم را متکی بر انقلاب معرفتی کانت تلقی می‌نمایند.

این رویکرد به «بازنمایی» با مفهوم «وضع» در ایدئالیسم استعلایی کانت ملازمه منطقی دارد و بنابراین در پوزیتیویسم دورکیم «ابژه» در پرتو فرآیند وضع (position) در پرتو دیدگاه کانتی است که عینیت پیدا می‌کند و معنای «پوزیتیویسم» به همین فرآیند بازمی‌گردد و بدین ترتیب جامعه‌شناسی دورکیم مفاهیم اجتماعی را وضع می‌نماید. به تعبیر دیگر جامعه‌شناسی پوزیتیویستی دورکیم به دنبال وضع واقعیت‌های اجتماعی ذیل شرایط سوژه استعلایی است، آنچه که در نهایت در قالب بازنمایی‌های جمعی بازتاب پیدا می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. John Locke (1632-1704)

فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم که پدر جریان آمپریسیسم محسوب می‌شود.

2. Renouvier (1815-1903)

فیلسوف نوکانتی نیمه ی دوم قرن نوزدهم فرانسه و استاد فلسفه ی دورکیم

۳. این رساله با عنوان «گفتارهای فلسفی دورکیم» مربوط به درس گفتارهای ۸۴-۱۸۸۳ دورکیم است و در سال ۲۰۰۴ توسط «نیل گراس» و «رابرت جونز» ترجمه و ویرایش شده و توسط انتشارات کمبریج منتشر میگردد.

4. Boutroux (1845-1921)

فیلسوف نوکانتی نیمه ی دوم قرن نوزدهم فرانسه و استاد دورکیم در اکول نرمال پاریس

5. Object

ایدئالیسم استعلایی کانت ... (سید حمید طالب‌زاده و سید سعید موسوی اصل) ۱۳۳

ابژه، شیء فی‌نفسه نیست بلکه ابژه برابریستای سوژه است که تحت شرایط استعلایی سوژه متعین می‌شود، بنابراین مراد دورکیم از شیء همین ابژه است

کتاب‌نامه

بارکلی، جرج (۱۳۴۵). رساله در اصول علم انسانی و سه گفت و شنود. ترجمه: منوچهر بزرگمهر. تهران: مرکز نشر دانشگاهی

توسلی، غلامعباس (۱۳۶۹). نظریه های جامعه شناسی. تهران: انتشارات سمت
طالب زاده، سید حمید (۱۳۸۱). مفهوم تجربه در تفکر کانت. فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران ۱۳۸۱ شماره ۴ و ۵

طالب زاده، سید حمید (۱۳۹۶). گفتگویی میان هگل و فیلسوفان اسلامی. تهران: نشر هرمس
کانت، امانوئل (۱۳۹۴). تمهیدات. ترجمه: غلامعلی حداد عادل. تهران: نشر دانشگاهی
لاک، جان (۱۳۸۱). جستاری در فهم بشر. ترجمه: شفق رضا زاده. تهران: نشر شفيعی
هایدگر، مارتین (۱۳۷۹). عصر تصویر جهان. ترجمه: سید حمید طالب‌زاده. فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران. شماره ۱

هایدگر، مارتین (۱۳۹۲). مسائل اساسی پدیدارشناسی، ترجمه ی پرویز ضیاء شهابی، چاپ اول، انتشارات مینوی خرد

هیوم، دیوید (۱۳۹۶). رساله‌ای درباره طبیعت آدمی: کتاب اول. ترجمه: جلال پیکانی. تهران نشر ققنوس

Beiser, F. C. (2014). The Genesis of Neo-Kantianism, 1796-1880. OUP Oxford.

Bellah, R. N., & Durkheim, E. (1973). On Morality and Society. University of Chicago.

Collins, R. (2005). The Durkheimian movement in France and in world sociology. The Cambridge Companion to Durkheim, 101-35.

De Warren, N. (2015). Reise um die Welt: Cassirer's cosmological phenomenology. In New Approaches to Neo-Kantianism. Cambridge University Press.

Dennes, W.R. (1924) 'The Methods and Presuppositions of Group Psychology', University of California Publications in Philosophy 6(1): 1-182.

Durkheim, E. (1982). The Rules of Sociological Method, translated by WD Halls. The Free Press

Durkheim, E. (1995) Elementary Forms of Religious Life. . Translated by Karen E. Fields. Free Press.

Durkheim, É. (2004). Durkheim's Philosophy Lectures: Notes from the Lycée de Sens Course, 1883-1884. Cambridge University Press.

Guyer, Paul (2015). Idealism. The Stanford Encyclopedia of Philosophy

- Heidegger, Martin.(1998).Kant's thesis about Being in pathmarks, translated by Ted E.Klein Jr. and William E.pohl, Cambridge University press
- Jones, S. S. (2000). Representation in Durkheim's masters: Kant and Renouvier I: Representation, reality and the question of science. In Durkheim and representations (pp. 53-74). Routledge.
- Jones, S. S. (2000). Representations in Durkheim's Masters: Kant and Renouvier. II: Representation and Logic. . In Durkheim and representations. Routledge
- Kant, Immanuel. (1998) Critique of Pure Reason. Translated by Pual Guyer and Allen W.Wood . Cambridge University Press
- Lukes, S. (1973) Emile Durkheim: His Life and Work, New York: Penguin Books; 2nd edition 1992.
- Paoletti, G. (2000). Representations and Belief: Durkheim's Rationalism and the Kantian Tradition. Durkheim and Representations, edited by WS Pickering, 118-135.
- Parsons, T. (1937) The Structure of Social Action, New York: Free Press. 2nd edition, 1949.
- Pickering, W. S. (2000). What do representations represent? The issue of reality. In Durkheim and representations (pp. 114-133). Routledge.
- Pickering, W. S. F. (2000). Representations as understood by Durkheim: an introductory sketch. In Durkheim and representations (pp. 27-40). Routledge.
- Redding, P (2010). Georg Wilhelm Fredrich Hegel, the Stanford Encyclopedia of Philosophy. Edward N. Zalta (ed). Stanford university press
- Schmaus, W. (1994). Durkheim's philosophy of science and the sociology of knowledge: Creating an intellectual niche. University of Chicago Press